گزارش خبر
NEWSREPORT

کد خبر: ۵۲۳۷۹۵
چهارشنبه ۱۲ فروردین ۱۴۰۵ ۶:۵۸

# طرح پاکستان و چین برای آتش‌بس؛ دیپلماسیِ «داغ و داغ‌تر» برای ترامپ و نتانیاهو!

طرح پنج‌ماده‌ای پاکستان و چین برای آتش‌بس را اگر درست خوانده شود، بیش از آنکه صرفاً دعوتی به توقف جنگ باشد، نوعی فشار دیپلماتیک حساب‌شده بر آمریکا و اسرائیل است. از آن طرح‌هایی که طرف متجاوز را در برابر دو گزینه می‌گذارد: یا هزینه‌ی سیاسی سنگینی را بپذیرد، یا مسئولیت ادامه جنگ را آشکارا بر عهده بگیرد. به تعبیر دیگر، طرحی از جنس «داغ و داغ‌تر».

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی معدن پیشرو؛ طرح پنج‌ماده‌ای پاکستان و چین برای آتش‌بس را اگر درست خوانده شود، بیش از آنکه صرفاً دعوتی به توقف جنگ باشد، نوعی فشار دیپلماتیک حساب‌شده بر آمریکا و اسرائیل است. از آن طرح‌هایی که طرف متجاوز را در برابر دو گزینه می‌گذارد: یا هزینه‌ی سیاسی سنگینی را بپذیرد، یا مسئولیت ادامه جنگ را آشکارا بر عهده بگیرد. به تعبیر دیگر، طرحی از جنس «داغ و داغ‌تر».

پیام ضمنی آن برای واشنگتن روشن است: اگر به دنبال راه خروجی از این باتلاق خودساخته هستی، راهش باز است؛ اما خروج، بهایی دارد. باید شروطی را بپذیری که پایان واقعی درگیری را تضمین کند. و همین‌جاست که مسئله جدی می‌شود، زیرا این شروط دقیقاً همان نقاطی هستند که برای ترامپ و نتانیاهو، هزینه‌ای در حد پایان سیاسی دارند.

نخستین شرط آتش‌بس، محکومیت صریح تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران از سوی نهادهای رسمی بین‌المللی؛ از شورای امنیت گرفته تا اتحادیه اروپا و همچنین بلوک‌هایی مانند بریکس و شانگهای. نه با زبان مبهم دیپلماتیک، بلکه با عباراتی روشن که تجاوز را نام ببرد و مسئول آن را مشخص کند. در منطق سیاست داخلی آمریکا و اسرائیل، چنین اعترافی تقریباً معادل آن است که ترامپ و نتانیاهو از نظر سیاسی به شقیقه خود شلیک کنند؛ پذیرشی که به معنای قبول خطا در برابر افکار عمومی و رقبای داخلی است.و این مساوی است با سقوط سیاسی!

دومین شرط، توقف کامل عملیات نظامی آمریکا و اسرائیل در سراسر این جغرافیای درگیر؛ از ایران تا عراق و لبنان و فلسطین و یمن. این شرط در واقع بر یک واقعیت میدانی تکیه دارد: اینکه صحنه درگیری در منطقه به مجموعه‌ای از جبهه‌های به‌هم‌پیوسته تبدیل شده است. ساختاری که نیروهای همسو در آن، نه به صورت جزیره‌ای، بلکه در قالب نوعی هماهنگی منطقه‌ای عمل می‌کنند؛ جبهه‌هایی که اگر با هم وارد درگیری شوند، آتش‌بسشان نیز ناگزیر باید جمعی باشد.در این جنگ در عمل ناتوی مقاومت شکل گرفته است و این جبهه‌ی یکپارچه با هم می‌جنگد و با هم صلح می‌کند.و این شرط پاکستان و چین در واقع مشروعیت دادن به ناتوی مقاومت است. با چنین شرطی، توقف جنگ در مثلا ایران و ادامه آن در مثلا لبنان یا یمن، عملا به معنای ادامه همان جنگ است، فقط با جغرافیایی متفاوت.

و سوم، عقب‌نشینی کامل نیروهای نظامی آمریکا از پیرامون ایران؛ چه در هوا، چه در دریا، و چه در پایگاه‌های موشکی و زمینی منطقه. شما از این شرط بویی جز اخراج آمریکا از منطقه می‌شنوید؟.

گر این سه شرط را کنار هم بگذاریم، معنای دیپلماتیک آن روشن می‌شود. چنین چارچوبی عملا طرف مقابل را در برابر انتخابی سخت قرار می‌دهد: یا پذیرش مسئولیت و عقب‌نشینی واقعی، یا ادامه جنگ با هزینه‌های فزاینده سیاسی و اقتصادی. و تجربه سیاست جهانی نشان داده است که قدرت‌هایی مانند آمریکا و اسرائیل به‌سختی زیر بار محکومیت رسمی در شورای امنیت می‌روند، همان شورایی که خودشان سال‌ها در شکل دادن به قواعدش نقش داشته‌اند. از سوی دیگر، عقب‌نشینی نظامی گسترده نیز برای واشینگتن صرفاً یک تصمیم نظامی نیست؛ بخشی از معماری قدرت آن در منطقه است.

به همین دلیل است که طرح پاکستان و چین، اگرچه در ظاهر نسخه‌ای برای آتش‌بس پیچیده، در واقع چیزی شبیه گرهی است که سر آن را در سیاست داخلی آمریکا انداخته‌اند. آن‌طرف ماجرا، ترامپی ایستاده که زیر فشار چند لایه گیر کرده: خیابان‌هایی که صدای تظاهرات ضد جنگ از آن بلند است، اقتصادی که زیر بار تورم و گرانی نفس می‌کشد، مردمی که هزینه جنگ را در سفره روزانه‌شان حس می‌کنند، و انتخاباتی که برای کنگره در راه است و هر روز به آن نزدیک‌تر می‌شود.

در چنین وضعی، این طرح آتش‌بس عملاً او را در برابر یک تنگنا قرار می‌دهد: یا شروطی را بپذیرد که برایش هزینه سیاسی سنگینی دارد، یا مسئولیت ادامه بحرانی را بر دوش بگیرد که هر روز در داخل آمریکا گران‌تر تمام می‌شود. به این معنا، آتش‌بسی که روی کاغذ نوشته شده، بیش از آنکه صرفا راه صلح باشد، اهرمی برای راندن طرف مقابل به سمت پذیرش شکست است.